

گر بوسه‌ای کنی عطا دردم تو میدهی شفا ازچه دواى دردها دردی دوا نمیکند
 در خدمت منم پیا تاجان و تن بود مرا بر تو نمیکم خطا اخگر دغا نمیکند
 ۴ - مطوی

مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن
 گفته بگو گفته بگو گفته بگو گفته بگو

مثال

ز آتش تب بسکه بتاب است و به تب این تن من

نیست عجب بینی اگر سوخته پیراهن من

(لا ادری)

مثال از نگارنده

گر چه مرا دورز من	داده بسی پند حسن
نیست چو خونی بیدن	هیچ نشد حاصل من
در همه دینی چو وطن	هر که پرستیده چو من
خود بتراشیده و تن	ز آنکه خدا ساخت به ظن
طفل ننوشیده لب	وز پسر و دختر و زن
نیست کسی فکر وطن	نه به خفا نه به اعلان
ز این همه رنج و محن	و این همه پر جوش سخن
زاری جان کاهش تن	بهره کجا بر انجمن
ز آن بهمه دشت و دمن	در همه باغ و چمن
جای گل و سرو و سمن	نیست از بجز گور و کفن
این همه لمالم و لن	وین همه کی یا که اذن
وین همه رو، پوش و بکن	داده هدر ملک و نعم
گشته فرامش چو سنن	شد شرها زیر لجن
ز این همه تیر و مجن	روی زمین رسته جگن
رو قلمت گوشه فکن	هر که بشد توبه شکن
خورده فریب اهرمن	داده گزک دست گزن

در پی این چین و شکن	وین همه آمد، و شدن
مادر گیتی چو عنن	گشته به امصار و دمن
بین که حسینش و حسن	چونکه خزین است و خزن
عصه و اندوه و حزن	نیست به متقال و به من
هر که شود شائق فن	یا که بود شخص فطن
تیشه زند بر سر و تن؟	سر بنهد زبر لکن؟
گیری اگر دسته رسن	تا بکنی بیخ کون
به که سر جان و بدن	از دگری بار منن
اخگر بیچاره من	بپهده بر غیر متن
در اثر خوی خشن	بیخ خود از ریشه مکن

۵- موی معجون

مفتعلن مفتعلن مفاعلهن مفتعلن

مثال

دست کسی بر نرسد به شاخ هویت تو
تارک آنیت او ز سیخ وین بر نکنی
(لا ادری)

مثال از نگارنده

گر که دمی در سر خود فرو بری بند مرا	بی درمی خرج و ضرر همی بری قند مرا
غصه و غم رنج و سخن چو جا کند در دل تو	بند غمت میگذرد بگیری از پند مرا
چون پدری بی طمعی به وارثش داده زرش	از کتیم آی و بیر کلام دل بند مرا
بهره از این گهر بیر که می نهم سفته بجا	در دل آینه صفت نکر تو لبخند مرا
بر زشجر هر چه نمر ولی مانده سیم وزرم	لیک بدل، نیک نکر مقام فرزند مرا
گر که بمن، کرده جفا، دل از من آزرده فلک	حسن اثر بس بودم ضمیر خورسند مرا
خاک غم از نهان کند، بچشم خلقی اخگر م	به بجم از شعله نکر شراد اسپند مرا

۶- مطوی صدر معجون حشو و عروض

مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن

(۳۰)